



اشرف السادات کمانی

من به دیدار خودم هم آمدم اما نشد  
سکته کردم در دم و در بازدم اما نشد  
فکر کردم تا همیشه شاد و بی پروا منم  
دست دامان غزل شد این خودم اما  
نشد  
خواستم از شعر و از عشقم نگویم تا ابد  
در خیالم ریشهء مُخ را زدم اما  
نشد  
شانه در تار خیالاتم پریشان تر شد و...  
کوچه باغ شعر را هم زد قدم اما نشد



فرخنده شهابی



حمیدرضا گلشن



خوبیار نادری



پرویز حسینی

من از عبور نگاهت  
به روی دامن سیاهم  
دانستم  
که غنچه ها از چشمهای تو  
شکופا می شوند  
دنیای تیره ی من  
با نگاه تو  
رنگ سبز می پوشد  
تو باور نانوشته ی من  
تو زخم های رفع شده ام  
تو آدمی که  
دمی نگردد دلم به دوریت راحت  
تو بی کرانه ترین عظمت آفرینشی  
جمع می شود میان تو  
علت خلقت من  
چشمهایت خموش نمی شود  
از حرف های عاشقانه ات  
شانه م را می سپارمت  
دوست می دارم  
تخیل رویابیت  
سرازیر گردد به قلب آه ناکشیده ام  
من از کنار تو هرگز  
نفهمیده ام  
چرا هوا کشیدن سخت میگردد  
چرا زمین گرد می شود  
و چرا زخم ها چسب بر نمی دارند  
فراموش می شود در من  
تمام آن گذشته ام  
زمانی که  
می خندد  
چشمهایت بر من

تو با آرامش و رويا و باران نسبتی داری؟  
زالال با نجابت! با بهاران نسبتی داری؟  
معطر کرده دنیای مرا عطر نفس هایت  
عزیزم با گلاب و شهر کاشان نسبتی داری؟  
دل نامطمئنم با وجودت غرق ایمان شد  
تو با دلقرصی و مفهوم ایمان نسبتی داری؟  
به لطف بودنت گل داده اند این شمعدانی ها  
بهاری یا که با خورشید تابان نسبتی داری؟  
دوباره آب رفته - شوق من - برگشته بر قلبم  
شفابخش مسیحا دم! تو با جان نسبتی داری؟  
کنارت حال من خوب است و دردی در وجودم نیست  
تو با « حال مساعد»، «رو به سامان»، نسبتی داری؟  
اسیرت می شود هرکس که چشمان تو را دیده  
تو با حبس ابد با حصر و زندان نسبتی داری؟  
نگاه من حجابش را به زور برق چشمانت  
ز کف داده، تو آیا با رضاخان نسبتی داری؟  
چرا هرچه تو می گویی برایم ساده مقبول است؟  
تو با منطق، دلیل و حق و برهان نسبتی داری؟  
برای خواندنت دیوان حافظ را گشودم باز  
تو با شاخه نبات توی دیوان نسبتی داری؟



گرفتارم به چنگ دلنشینت دختر دریا  
به زیر وبم نوای خوش طنینت دختر دریا  
تو با چشمان آبی من شبیه موج لرزانم  
غروب آرام گیرد در نگاه واپسینت دختر دریا  
تو سرسبزی جوشالیزار و من خاکستری رنگم  
تو خورشیدی و من شرم جبینت دختر دریا  
نسیم و عطر شالیزار و رقص قطره ی باران  
که می بوسد لبان آتشینت دختر دریا  
صدای پیچ پیچ باران و عطر جنگل از هر سو  
که می بارد به زلف پر زچینت دختر دریا  
سکوت جنگل و آرامش نیلوفر آبی  
بر د تا لحظه های دل نشینت دختر دریا  
غزل قصد جنون دارد قلم می لغزد از شادی  
که داری بوی گل در آستینت دختر دریا  
بهار عمر من آن لحظه ی سبز جوانی بود  
که گم شد در نگاه آخر ینت دختر دریا  
نوشتن نامه ای دادم بدست باد شاید او  
رساند دست سبز سرزمینت دختر دریا

بیابگذر به سامان من امشب  
نگاهی کن به دامان من امشب  
همه حرف از بهار و باغ گویند  
ندارد گل، گلستان من امشب  
بیاماهم شبی مستانه باشیم  
به دور از چشم هریبگانه باشیم  
به یاد ساقی و خال لب او  
خراب باده و میخانه باشیم  
دلم هر دم هوای یار دارد  
هوای گفتگو، دیدار دارد  
خدایا! مشیم رامهلتی ده!  
که قصه، سینه ام بسیار دارد  
دلم تنگه دلم تنگه دلم تنگ  
دلم خونه از این دنیای صدرنگ  
چه سود از این همه شب زنده داری!  
نمی خواند دگر مرغ شباهنگ



علی شهبازی

«غزلم قهر نکن»؛ من به تو عادت کردم  
توببخش آه مرا؛ گرچه جسارت کردم  
خط بکش فاصله را؛ بغض مکن باز بیا  
منکه همواره به تو؛ عرض ارادت کردم  
من گنه کار و تو خود؛ سوره مریم هستی  
به همان آیه که من؛ حس خجالت کردم  
هر کجا چرخ زبانه؛ به درستی چرخید  
دل خود را به جفا؛ سخت شمانت کردم  
بودنت موهبتی؛ تا که دلم خوش باشد  
بودنت بود که من؛ حس سعادت کردم  
سال ها می گذرد؛ حال مرا تسکینی  
توضیحات:  
تی بلا میسر یعنی هرچی بلا داری بخوره توی سرم به زبان گیلانی

**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به  
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل  
ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد  
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی